

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسہ تابستانہ دارالعلم

مدرسہ فقہ و اصول

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

روز چهارم، ۳۱ تیر ۱۴۰۴ - جلسه دوم

فهرست

۲	پاسخ به سوالات حضار.....
۲	تناقض اباحه واقعی اقتضایی و منطقه الفراغ.....
۲	تصویر ثبات در روابط انسانی.....
۳	مصلحت جعل اباحه.....
۴	تمایز حکم حکومتی و منطقه الفراغ.....
۵	مقایسه منطقه الفراغ با نظریه‌های مشابه.....
۵	تفاوت مصالح مرسله و منطقه الفراغ.....
۷	تفاوت مقاصد شریعت و منطقه الفراغ.....
۱۰	قلمرو شریعت و ارتباط آن با نظریه منطقه الفراغ.....
۱۱	تعریف شریعت و قلمرو آن.....

پاسخ به سوالات حضار

بحث در خصوص نظریه منطقه الفراغ بود و به تبیین ماهیت این نظریه و پاسخ به سؤالات مطرح شده پرداخته شد. در ابتدا، سؤالاتی که در جلسه پیشین فرصت پاسخگویی به آنها فراهم نشده بود، مطرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. برخی دوستان سؤالاتی داشتند که خوب بود در جمع مطرح شود و جواب داده شود سپس ادامه بحث مطرح می شود.

تناقض اباحه واقعی اقتضایی و منطقه الفراغ

یکی از سؤالات مطرح شده این بود که آیا تصویر اباحه واقعی اقتضایی با دفاع از نظریه شهید صدر در خصوص منطقه الفراغ در تناقض نیست؟ برخی این دیدگاه را مطرح کردند که اگر اباحه واقعی اقتضایی پذیرفته شود، نظریه منطقه الفراغ دیگر قابل دفاع نخواهد بود.

هر چند از برخی کلمات شهید صدر چنین برمی آید که ایشان اباحه واقعی اقتضایی را تصویر می کنند، اما می توان بین این دیدگاه و نظریه منطقه الفراغ ایشان جمع کرد. منظور شهید صدر از اینکه شارع می خواهد حوزه ای مطلق العنان باشد، این است که در آن حوزه، تحولی رخ نمی دهد؛ به این معنا که شارع، این حوزه را غیرمتطور می بیند. از این جهت شارع می گوید تا آخر مطلق العنان باشد نه اینکه شارع در نفس مطلق العنان بودن مصلحت ببیند.

شهید صدر می فرماید منطقه الفراغ ضرورتاً باید حوزه ای باشد که قابلیت حکم ثابت و ابدی را نداشته باشد. اگر حوزه ای چنین قابلیت را نداشت، می تواند منطقه الفراغ باشد. سؤال مطرح شد که آیا چنین حوزه ای می تواند اباحه ابدی داشته باشد؟ پاسخ این است که خیر، زیرا فرض بر متطور بودن آن است؛ یعنی امروز ملاکی ندارد، اما ممکن است فردا ملاکی پیدا کند. به عنوان مثال، در شرایطی که آب فراوان است، هیچ مصلحت یا مفسده ای در اسراف آن وجود ندارد و کسی متضرر نمی شود؛ اما در شرایط کم آبی، حتی یک قطره آب نیز ارزشمند می شود. از این رو، منطقه الفراغ همواره در جایی است که آن حوزه متطور باشد و حوزه متطور نمی تواند اباحه ابدی داشته باشد، چرا که مصالح آن متغیر است. این که می گوییم شارع می خواهد مطلق العنان باشد نه اینکه با وجود ملاک می خواهد مطلق العنان باشد، چون می داند که این هیچگاه تحولی در آن رخ نمی دهد، مطلق العنان فرض کرده است.

تصویر ثبات در روابط انسانی

سؤال دیگری که مطرح شد، به فرمایش شهید صدر مبنی بر «ثابت بودن رابطه بین انسان ها» بازمی گشت. این سؤال مطرح شد که با توجه به متغیر بودن روابط بین انسان ها، چگونه می توان این ثبات را توجیه کرد؟ پاسخ این بود که منظور ایشان از ثبات، عدم تغییر در نهادهای اصلی روابط انسانی است. از ابتدای خلقت، مفاهیمی چون خرید و فروش، غصب، سرقت، بخشش، اجاره، قرض، رهن و وکالت وجود داشته و تا ابد نیز وجود خواهند داشت. ایشان بر این باورند که نمی توان دوره ای را تصور کرد که این مفاهیم بی معنا شوند. این روابط در هر

جامعه انسانی، صرف نظر از زمان و مکان، همواره حضور دارند. به عنوان مثال، بقای نسل همیشه به ازدواج بستگی داشته است و این یک رابطه ثابت است و نهادی به اسم نکاح دارد. منظور شهید این است.

در مقابل، ایشان «اختیار انسان در تصرفات عالم» را متطور می دانند. در گذشته، انسان توانایی های محدودی در تغییر محیط داشت؛ اما امروزه با پیشرفت علم و فناوری، انسان قادر به انجام کارهایی مانند تغییر ژنتیکی اشیاء است که پیشتر امکان پذیر نبود. این فلیغیرن خلق الله، امروز خیلی کارها انسان می تواند انجام دهد. به همین دلیل شهید صدر آن را ثابت و این را متغیر می داند. هر اجتماع انسانی کارگر و کارفرما دارد و نمی شود جامعه ای را فرض کنید که در آن همه کارفرما باشند. نمی توان جامعه ای را ولو چند هزار سال آینده تصور کرد که همه کارگر باشند. همیشه این رابطه وجود دارد.

یکی از دوستان در خصوص راه شناسایی منطقه الفراغ سؤال کرد که پاسخ داده شد این موضوع مبحثی مستقل و نیازمند بررسی است.

مصلحت جعل اباحه

سؤال دیگری مطرح شد مبنی بر اینکه اگر هیچ ملاکی برای وجوب، حرمت، استحباب یا کراهت وجود نداشته باشد، فعل مباح می شود. در این صورت، مصلحت جعل اباحه چیست؟ این گونه مطرح شد که شاید مصلحت جعل اباحه در این باشد که ما متوجه شویم هیچ یک از ملاک های دیگر (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت) وجود ندارد. در پاسخ، عنوان شد که صرف جست و جو و عدم یافتن ملاک های دیگر، به خودی خود منجر به فهم اباحه می شود و نیازی به جعل حکمی به نام اباحه نیست. اما سوال این بود که این یک تسهیل است یعنی نیازی به گشتن ادله دیگر نیست و شارع همان اول گفته است مباح است. عرض کردیم حتی اگر شارع به صورت اخباری (با خبر دادن) اعلام کند که هیچ ملاک دیگری وجود ندارد، مقصود حاصل می شود و ضرورتی به جعل (وضع حکم) نیست. حتما نیاز به جعل و تشریع نیست و همینکه ولو به صورت خبر بگوید هیچکدام از موارد دیگر نیست، غرض شارع حاصل شده است بدون آن که حکم جعل کند.

در ادامه این سؤال را مطرح کردند که چرا این منطق (عدم نیاز به جعل و اکتفا به خبر) در خصوص وجوب و حرمت نیز صادق نباشد؟ به عبارت دیگر، چرا شارع در موارد وجوب و حرمت، صرفاً به صورت اخباری اعلام نکند که مصلحت یا مفسده ملزمه وجود دارد و نیازی به جعل وجوب و حرمت نباشد؟

در پاسخ، تفاوت اساسی میان اباحه و وجوب و حرمت تبیین شد. در وجوب و حرمت، موضوع اطاعت و عصیان مطرح است و مولا به دنبال مولویت خود است. تا زمانی که حکمی جعل نشود، اطاعت و عصیان مولا مصداق پیدا نمی کند و در فرض عصیان، عقوبت نیز ممکن نخواهد بود. اما در اباحه، این گونه نیست؛ زیرا اباحه به معنای عدم وجود تکلیف الزامی است و صرف فهم این عدم تکلیف، مقصود را حاصل می کند.

بنابراین، هر چند در بخشی از مقصود (رساندن خبر وجود ملاک یا عدم ملاک) می توان با بیان اخباری به هدف رسید، اما به اصل مقصود که ایجاد باعثیت و زاجریت است، نمی توان بدون جعل به حکم دست یافت.

سوال دیگری مطرح می‌شود که شارع می‌تواند اخباری بگوید پس چه اشکالی دارد انشائی بگوید؟ ضرورتاً حکم نیست. اشکال ندارد اما موجب هم ندارد یعنی نمی‌توانیم بگوییم شارع حتماً حکم دارد پس ضرورتاً نمی‌توانیم حکم بدانیم. شما می‌گویید شارع تشریع کرده است. می‌گوییم به چه دلیل تشریع کرده است؟ شاید شارع اخباری گفته است. ما زمانی حتماً می‌توانیم خبر از تشریع مولا بدهیم که مولا ضرورت به تشریع داشته باشد. زمانی که مولا می‌تواند اخباری یا انشائی بگوید دلیلی بر انشائی بودن ندارد، همچنین دلیلی بر نفی آن لازم نداریم. به همین دلیل من در جلسه گذشته هم اشاره کردم که ضرورتاً انشاء نیست.

تمایز حکم حکومتی و منطقه الفراغ

یکی از سؤالات مهم مطرح شده، تفاوت بین حکم حکومتی و نظریه منطقه الفراغ بود. آیا این دو مفهوم یکی هستند یا از هم متمایز می‌شوند؟

در پاسخ به این سؤال، باید گفت دو دیدگاه رایج درباره حکم حکومتی وجود دارد:

۱. دیدگاه موسع: قائلین به این دیدگاه، حکم حکومتی را فراتر از منطقه الفراغ می‌دانند. از نظر آن‌ها، ولی امر می‌تواند هم تشریع کند، هم در حوزه اجرا ورود یابد، و هم می‌تواند چیزی را غیرفعال کند. بنابراین، حکم حکومتی دارای دایره وسیعی است که تشریع و قانون گذاری (که در منطقه الفراغ مطرح است) تنها بخشی از آن را شامل می‌شود. طبق این دیدگاه، ولی امر می‌تواند در موارد تراحم (اهم و مهم) نیز دخالت کند و حق تشریع نیز برای او محفوظ است.

۲. دیدگاه مضیق: این دیدگاه معتقد است که حکم حکومتی تنها در عناوین ثانویه و در موارد تراحمات کاربرد دارد. به این معنا که حاکم بر اساس عناوین ثانویه حکم می‌کند، اما نمی‌تواند عنوان اولیه را تغییر دهد. عنوان اولیه به قوت خود باقی می‌ماند و صرفاً عنوان ثانوی تغییر می‌کند.

اما تفاوت حساس و ماهوی بین حکم حکومتی و نظریه منطقه الفراغ (به ویژه در نگاه شهید صدر) در این است که نظریه حکم حکومتی (حتی با تعریف موسع) صراحتاً بیان نمی‌کند که شارع از ابتدا «جایی خالی» برای ولی امر قرار داده است تا او آن را پر کند هر چند به حکم اولی بودن تصریح می‌کنند. اما تصریح نمی‌کنند که شارع از اول یک قلمرو خالی از حکم قرار داده است و به ولی امر گفته است این قلمرو خالی را پر کن. مثلاً فرض کنید صفحه‌ای است که بخش‌هایی از آن نوشته شده است و بخش‌های خالی نیز وجود دارد و بعد بگوید ولی امر این را پر کن. حکم حکومتی این را نمی‌گوید. پس چرا می‌گویند حکم حکومتی، حکم اولی است؟ پاسخ این است که تفاوت در تعریف حکم اولی و ثانوی دارند ولی چیزی که در نظریه شهید صدر به نظر من اساسی و مهم است این است که شارع جای خالی گذاشته است و از این جهت عموم و خصوص من وجه است. حکم حکومتی با تعریف موسع، فراتر از تشریع را می‌گیرد اما شهید صدر معتقد است منطقه الفراغ یعنی جای خالی است که شارع گذاشته است اما در حکم حکومتی چنین تصریحی نشده است.

مقایسه منطقه الفراغ با نظریه‌های مشابه

در بخش بعدی، نظریه منطقه الفراغ با دو نظریه معروف در فقه اهل سنت، یعنی مصالح مرسله و مقاصد شریعت، مقایسه می‌شود تا نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها مشخص شود. برخی معتقدند که نظریه منطقه الفراغ شهید صدر، بازخوانی همان نظریات اهل سنت است که بعضی‌ها معتقدند از زمانه صحابه بوده و چیز جدیدی نیست. آن دو نظریه یکی مصالح مرسله و دیگری مقاصد شریعت است و فرمایش شهید صدر بازخوانی اینهاست. بنابراین ابتدا مرور اجمالی به این‌ها داشته باشیم که ببینیم منطقه الفراغ همین است یا خیر.

مصالح مرسله یعنی وسایل و راه‌هایی برای رسیدن به اهداف شریعت است که شارع در مورد آن‌ها هیچ اظهار نظری نکرده است و آن را مهمل گذاشته است؛ نه از جهت اعتبار (اثباتاً) و نه از جهت الغا (نفیاً). این مصالح تأمین‌کننده اهداف کلی شریعت هستند.

برخی از اهل سنت، مانند مالک و احمد بن حنبل، مصالح مرسله را حجت می‌دانند و آن را یکی از راه‌های اثبات حکم شرعی (که از آن به استصلاح تعبیر می‌کنند) می‌دانند یعنی تشخیص مصالح مرسله. استصلاح در کنار استحسان، ابزاری برای کشف حکم شرعی است.

برخی مصالح را شارع تأکید کرده و اعتبار آن‌ها را پذیرفته است، مانند زکات و خمس (البته خمس در برخی مذاهب تنها در غنائم پذیرفته شده است).

برخی مصالح را شارع صراحتاً رد کرده و به آن‌ها اعتنا نکرده است. برای مثال، گاهی اوقات کفاراتی تعیین شده که با وجود سختی، شارع مصلحت سهولت را بی اعتبار دانسته و بر آن تأکید کرده است که چنین مصلحتی وجود ندارد. برخی مواردی هستند که شارع درباره آن‌ها سکوت کرده است. در این موارد، اهل سنت معتقدند که عقل می‌تواند حکم کند. اگر عقل تشخیص دهد که این مصلحت، با اهداف عام و کلی شریعت سازگار است، حکم به لزوم و وجوب آن صادر می‌شود هر چند شارع در مورد آن سکوت کرده است. اهداف عام چیست؟ من می‌خواهم صرفاً نقطه افتراق با فرمایش شهید صدر و اجمال نظر را عرض کنم.

مثلاً غزالی معتقد است که شارع پنج هدف کلی دارد: حفظ دین، حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ مال، و.. هر آنچه تأمین‌کننده این اهداف باشد، حتی اگر شارع صراحتاً در مورد آن حکمی صادر نکرده باشد، از باب مصالح مرسله واجب تلقی می‌شود. در مقابل، هر آنچه این اهداف را نابود کند (مانند از بین بردن مال، نفس، نسل، یا دین)، حرام محسوب می‌گردد. این در حقیقت نظریه مصالح مرسله است.

تفاوت مصالح مرسله و منطقه الفراغ

تفاوت اصلی مصالح مرسله با نظریه منطقه الفراغ شهید صدر در چند نکته کلیدی نهفته است: مصالح مرسله ضرورتاً در اموری کاربرد دارد که هیچ نص شرعی (آیه یا روایت) در مورد آن‌ها وارد نشده است. یعنی در جایی که شارع هیچ حکمی، چه اثباتی و چه نفیی، بیان نکرده باشد.

اما در منطقه الفراغ همان طور که توضیح داده شد، حتی در مواردی که دلیل شرعی وجود دارد و حتی احکامی مانند وجوب یا حرمت نیز موجود است، می تواند منطقه الفراغ وجود داشته باشد. پس مصالح مرسله در مواردی است حکمی وجود ندارد اما شهید صدر گفتند حتی در مواردی که حکم وجود دارد نیز، منطقه الفراغ داریم. شهید صدر در مثال «احیای موات» به این نکته اشاره کرده اند که با وجود نص شرعی در مورد احیای موات، همچنان این حوزه می تواند در منطقه فراغ قرار گیرد. بنابراین، منطقه الفراغ محدود به سکوت شارع نیست.

تفاوت دوم این است که قائلین به مصالح مرسله معتقدند که آن ها کشف حکم شرعی می کنند، نه خلق حکم. شهید صدر معتقد است که ولی امر در منطقه الفراغ، خلق حکم می کند؛ یعنی حکمی را وضع می کند که پیش از آن توسط شارع جعل نشده بود. کشف حکم یعنی وقتی عملی ما را به اهداف شریعت نزدیک می کند، این به آن معناست که شارع حتماً حکمی (مثلاً وجوب یا حرمت) در این زمینه دارد، هر چند آن حکم به ما نرسیده یا بیان نشده باشد. آن ها معتقدند که با استصلاح (تشخیص مصالح مرسله)، در واقع احکام شرعی موجود را کشف می کنیم. مصالح مرسله شبیه به قاعده ملازمه است که می گوید «هر آنچه عقل حکم کند، شرع نیز حکم می کند». در این دیدگاه، عقل تشخیص می دهد که برای حفظ دین باید کاری انجام شود، و سپس نتیجه می گیرد که شارع حتماً آن کار را واجب کرده است.

مثالی که خودشان برای مصالح مرسله بیان می کنند این است که اگر حاکم اسلامی احساس کرد الان در این جنگ اسرایی که از کفار گرفته است، جاسوسی می کنند یا شورش می کنند و سبب می شوند در جنگ شکست بخوریم، شارع برای حفظ دین و کیان مسلمین می تواند تمام این ها را بکشد. درحالی که کشتن اسرا از نظر شرعی مجاز نیست و دلیل شرعی وجود ندارد. اما اگر احتمال می دهد که اگر این اسرا را نکشم، مسلمین شکست می خورند و بلاد خودشان را از دست می دهند و کفار بر جان و مالشان مسلط می شوند پس به دلیل مصالح مرسله می توانند آن ها را بکشند. اما ما از مصالح مرسله می فهمیم کشتن این ها یا شرعاً جایز است یا واجب اما ما تدوین قانون نکردیم بلکه کشف قانون کردیم.

به طور خلاصه، مصالح مرسله در مواردی کاربرد دارد که هیچ نص شرعی وجود ندارد (به اصطلاح، مرسل و مهمل است و شارع در آن حوزه سکوت کرده)، به دنبال کشف حکم هستند و نه خلق حکم، و نتیجه طبیعی سوم این است که مفهوم جای خالی از سوی شارع را به رسمیت نمی شناسند. این ها تفاوت های اساسی میان مصالح مرسله و منطقه الفراغ هستند.

آن ها به «مسائل مستحدثه» اشاره می کنند که به صورت طبیعی فراوان نیستند و گاهی پیش می آیند. این ها موضوعات نادر است. اما این با مفهوم «حوزه های متطور» که شارع از ابتدا برای آن ها هیچ حکم قانونی وضع نکرده، متفاوت است. بنابراین نمی توان گفت منطقه الفراغ همان مصالح مرسل است و با آن تفاوت دارد.

در مصالح مرسله تصریح می کنند که استصلاح از ادله شرعی است و اینجا کشف حکم می کنیم. عده ای می گویند خودش از منابع شرعی در کنار کتاب و سنت است. استصلاح یعنی شناسایی مصالح مرسله و خودش را به عنوان دلیل می شناسند.

در پاسخ به این سؤال که آیا مصالح مرسله صرفاً در جایی است که سکوت شارع وجود دارد و آیا کشف حکم، به معنای اثبات عدم جواز شرعی است؟

پاسخ این بود که در مصالح مرسله، عدم وجود دلیل شرعی به معنای سکوت شارع است؛ یعنی دلیل شرعی اثباتی وجود ندارد. اما این می‌تواند به معنای این باشد که دلیل وجود داشته ولی به ما نرسیده، یا شارع فرصت بیان نداشته، یا بیان آن را به وضوح عقلی واگذار کرده است. مانند قاعده ملازمه عقلی که می‌گوید «مقدمه واجب، واجب است». در این مورد نیز ممکن است نص صریحی از شارع وجود نداشته باشد، اما عقل حکم به ملازمه می‌کند. قائلین به استصلاح نیز می‌گویند: شارع مقاصدی دارد و هر آنچه تأمین‌کننده این مقاصد باشد، باید انجام شود تا اهداف شارع تحقق یابد.

تفاوت مقاصد شریعت و منطقه الفراغ

نظریه دوم که مورد مقایسه قرار گرفت، مقاصد شریعت است. بحثی وجود دارد که آیا مقاصد شریعت و مصالح مرسله، یک نظریه هستند یا دو نظریه متفاوت.

تعریف اجمالی مقاصد شریعت: هسته مشترک نظریه مقاصد شریعت این است که شارع از تمام احکام خود، مقاصدی دارد و مهم این است که ما اعمالی را انجام دهیم که تأمین‌کننده این مقاصد باشد. قائلین به این نظریه، طیف وسیعی از اندیشمندان مانند امام‌الحرمین جوینی (که می‌گویند شروع کننده نظریه بوده است)، غزالی، شاطبی، و ابن تیمیه را شامل می‌شوند که البته همگی بر یک نظریه واحد اتفاق نظر ندارند.

همان‌طور که گفته شد، در تعداد و ماهیت مقاصد شارع اختلاف نظر وجود دارد. شاید بهترین و رایج‌ترین دیدگاه، همان پنج مقصد کلی غزالی (حفظ دین، نفس، نسل، مال، و عقل) باشد. قائلین به فقه مقاصدی معتقدند که هر آنچه تأمین‌کننده مقاصد شارع باشد، محکوم به حکم شرعی است.

با این حال، یک اختلاف مهم میان خود قائلین به مقاصد شریعت وجود دارد. برخی، مقاصد شریعت را تنها به مواردی منحصر می‌کنند که نص شرعی (دلیل) در مورد آن‌ها وجود ندارد. این‌ها نظریه مقاصدیشان منطبق با مصالح مرسله است. اما متأخرین اهل سنت معتقدند که مقاصد شریعت باید حتی در جایی که نص شرعی وجود دارد نیز حفظ شود. سؤال اینجاست که چگونه می‌توان با وجود نص شرعی، همچنان بر مقاصد شریعت تحفظ کرد؟ پاسخ این است که گاهی تحفظ بر مقاصد شریعت به همان شکلی است که شارع بیان کرده، اما گاهی نیز این حفظ می‌تواند به روشی متفاوت صورت گیرد.

به عنوان مثال صرفاً بیان می‌کنم و در میان قائلینش این مثال را ندیدم. در حقوق جزایی اسلام، یکی از مقاصد شریعت، عدم تکرار جرم (مانند سرقت) است. پس همیشه اگر جزایی مقرر می‌شود برای این است که این جرم تکرار نشود. در زمان شارع، این هدف با مجازات‌هایی مانند قطع دست محقق می‌شد. اما امروزه، برخی معتقدند که می‌توان با ابزارهای دیگر نیز جلوی تکرار جرم را گرفت. هرچند با وجود آیه قرآن (فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا)، می‌توان گفت که قطع دست دیگر ممنوع است، زیرا مسیر دیگری برای حفظ مقاصد شارع (عدم تکرار جرم) وجود دارد که بدون خشونت نیز امکان‌پذیر است. امروزه می‌توانیم به‌صورتی او را مجاز کنیم که به هیچ‌وجه دیگر دنبال ارتکاب جرم

نرود. کاری باهاش می‌کنیم که دزدی را فراموش می‌کند. حالا می‌توانیم آیه قرآن را کنار بگذاریم. این دیدگاه، تفسیر موسع از مقاصد شریعت است. برخی (مانند ابن تیمیه) حتی معتقدند که مقاصد شریعت منحصر به موارد بدون نص نیست و حتی در موارد دارای نص نیز باید به مقاصد شریعت مراجعه کرد. در کلام جدید، این نظریه گاهی با عنوان «ذاتی و عرضی دین» مطرح شده است: گفتند ذاتی دین، اهداف دین (مقاصد) است. این ذات غیرقابل تغییر است. عرضی دین، احکام دین است. این عرضیات قابل تغییر هستند، مانند لباس که می‌توان آن را عوض کرد. این دیدگاه بیان می‌کند که آنچه مهم است، حفظ مقاصد دین است و احکام، تنها ابزاری برای رسیدن به آن مقاصد در دوران خاصی بوده‌اند. این مفهوم گاهی با تعبیر دیگری مانند روبنا و زیربنا نیز بیان می‌شود. تفاوت مقاصد شریعت با منطقه‌الفراغ

با توضیحاتی که ارائه شد، مشخص می‌شود که نظریه مقاصد شریعت (به ویژه با تفسیر موسع) با نظریه منطقه‌الفراغ متفاوت است. نظریه مقاصد شریعت معتقد است که تمام احکام دین روبنایی و قابل تغییر و تحول هستند. برای شارع حفظ نفس و مال مهم است و در هر زمانی ممکن است به گونه‌ای حفظ شود. این تطور در همه‌ی حوزه‌های شریعت می‌پذیرم. آنچه ثابت است، صرفاً مقاصد و اهداف است و احکام متغیر است. بنابراین، در فقه مقاصدی، هیچ حوزه ثابت و هیچ حوزه متغیری در احکام وجود ندارد؛ بلکه تمام احکام متغیرند و هر روز ممکن است حکمی جدید بر اساس مقاصد تعیین شود. اما منطقه‌الفراغ بیان می‌کند که ما در احکام، حوزه‌های ثابت و جاویدی داریم که دست‌نخورده باقی می‌مانند و نمی‌توان خلاف آن‌ها عمل کرد. منطقه‌الفراغ تنها قائل به ثبات در اهداف نیست، بلکه به وجود احکام ثابت نیز باور دارد. البته مقاصد به تفسیر موسع نه مضیق. البته این نکته را نگفتند اما در مباحث حقوق جزا خیلی‌ها متمایل به این شدند چون بعضی از حقوق جزای اسلام را خشن تصور کردند و گفتند امروزه تربیت مردم به گونه‌ای است که بدون خشونت هم می‌توانیم آن کار را بکنیم و حقوق جزای اسلام مربوط به دوره‌ای بوده است که روحیات مردم خشن بوده است و اسلام هم مجازات خشن گذاشتند. امروزه روحیات مردم به لحاظ تربیت و فرهنگ به جایی رسیده‌اند که روحیه خشن را ندارند و می‌توانیم با مجازات نرم آن‌ها را بازداریم و دلیلی ندارد با مجازات خشن این کار را بکنیم. این حرف را مقاصدی‌ها می‌زنند. فقه مقاصدی این را می‌گویند بنابراین همه این‌ها قابل تغییر و تطور است.

نکته دوم اینکه مقاصد شریعت معتقد است من خلق حکم نمی‌کنم یعنی هیچ کدام حکم شرعی نیستند، بلکه صرفاً ابزاری برای رسیدن به مقاصد بوده‌اند. شارع تنها مقاصد و هدف را از ما خواسته است و ابزار و وسیله را به خود ما واگذار کرده است. به عنوان مثال، اگر به فرزندان می‌گویید نان بگیرد، برای شما مهم نیست از کدام نانوايي یا چه نوع نانی بگیرد؛ مهم این است که نان فراهم شود. به همین ترتیب، احکام شرعی نیز برای دورانی بوده که مردم به بلوغ اجتماعی و فکری نرسیده بودند تا خودشان بتوانند مقاصد را تأمین کنند. اما وقتی مردم به بلوغ فکری برسند، دیگر نیازی به این احکام نیست و با همان مقاصد می‌توانند کار خود را پیش ببرند. این دیدگاه به معنای عدم وجود حکم الزامی در مسیر رسیدن به مقصد است. مقاصد شریعت با منطقه‌الفراغ تفاوت کرد. اولاً آنها همه حوزه‌ها را متغیر می‌دانند ثانیاً می‌گویند هیچ حکمی ثبات ندارد و مقاصد ثبات دارد ثالثاً معتقدند ما نه خلق می‌کنیم نه کشف

می‌کنیم چون شارع برای ما راه تعیین نمی‌کند مگر به عنوان نمونه و مثال و او فقط از ما نتیجه و هدف می‌خواهد به همین دلیل معتقدند ما در حوزه مباحث شریعت اصلاً شریعت بماهو شریعت مدنظر مولا نیست بلکه مقاصد مدنظر مولا است. قلمرو شریعت به یک معنا ندارم. بنابراین با نظریه منطقه الفراغ متفاوت است البته تشابه‌هایی وجود دارد ولی اینکه گفته شود بازخوانی آن نظریه است، صحیح نیست و یک نظریه متفاوت است.

شریعت از من راه نخواستنه بلکه هدف خواسته است. ممکن است در اینجا به سه سیستم متفاوت بتوانید مجازات کنید. کدامیک شرعی است؟ هرکدام که نتیجه بدهد یعنی او در حقیقت می‌گوید ما شریعتی بماهو شریعت نداریم یعنی همه اینها راه رسیدن به مقصود است و خدا از ما نتیجه خواسته است. به همین دلیل برخی نظریه فتح ذرائع و سد ذرائع را بررسی کنیم. این نظریه می‌گوید اگر وسیله‌ای تو را به مقصد می‌رساند از آن استفاده کن. واجب رسیدن به مقصود و نتیجه است و بقیه نقش مقدمی دارد. اما خودش هیچ موضوعیتی ندارد و طریقت دارد. اگر بتوان راه دیگری را جایگزین کرد که همان نتیجه را بدهد، می‌توان از آن استفاده کرد. این دیدگاه حتی بیان می‌کند که سیستم‌ها می‌توانند همزمان و در یک عصر واحد نیز متفاوت باشند، زیرا اهمیت اصلی در «لیقوم الناس بالقسط» (برقراری عدالت میان مردم) است. به عنوان مثال، در یک تمدن، خشونت برای بازدارندگی لازم باشد و در تمدنی دیگر، نباشد. برخی مردم آبرو برایشان مهم است، برخی مال، و برخی دیگر چیزهای دیگر. مهم آن است که هدف «لیقوم الناس بالقسط» محقق شود. من ادله‌شان را مطرح نمی‌کنم.

یک سیستم قضایی که ادعا می‌کند اسلامی است، اما مردم به حقشان نمی‌رسند و عدالت در آن اقامه نمی‌شود، از نظر مقاصد یون اسلامی نیست، حتی اگر تمام جزئیات احکام (مانند شهادت شاهد عادل) در آن رعایت شود. در مقابل، سیستمی که از ادله اثبات دعوی جدید (مثل اثر انگشت) استفاده می‌کند و از اصرار بر دو شاهد عادل دست می‌کشد، اما به هدف «لیقوم الناس بالقسط» می‌رسد، به خواست شارع نزدیک‌تر است. این رویکرد بیان می‌کند که اگر تحفظ بر احکام کلاسیک مانع تحقق اهداف شود، باید اهداف را مقدم شمرد. در اینجا صرفاً بیان مقاصدی‌ها را توضیح دادم و نخواستیم از ایشان دفاع کنیم زیرا ما مقاصد را قبول نداریم.

مقاصد یون حداقلی و تفاوت با دیدگاه موسع

در مقابل دیدگاه موسع، مقاصد یون حداقلی و مضیق معتقدند که شارع فراتر از مقاصد، راه را نیز برای ما تعیین کرده است. مبانی فکری شان این است که شارع فقط مقصد را از ما نخواستنه است. شارع می‌گوید جامعه اسلامی چیست؟ می‌گوید شاخص جامعه اسلامی لیقوم الناس بالقسط است. شما در جامعه برو و از مردم بپرس شما به حقتان توانستید برسید، اگر گفتند بله این جامعه به لحاظ عدالت اجتماعی اسلامی است. جامعه غیراسلامی، جامعه‌ای است که از هرکس می‌پرسی به حقت رسیدی؟ می‌گوید خیر چون شارع شاخص داده است. اما مقاصدی مضیق می‌گویند: «شارع که گفت اقامه قسط شود اما از این مسیر گفت. من گفتم لیقوم الناس بالقسط، ولی باید از این مسیر بروی تا به اقامه قسط برسی.»

مثلاً در سیستم‌های قضایی در برخی کشورها (به ویژه مارکسیستی) معتقدند که جزای نقدی در جرائم مهم تأثیری ندارد، زیرا انسان تنها زمانی می‌تواند جرم را فراموش کند که تألم جسمی تجربه کند. آن‌ها بر این باورند که

مجازات‌هایی مانند قطع دست یا شلاق، به دلیل ایجاد تألم جسمی، بازدارنده‌تر از جریمه نقدی هستند. دزد هر وقت یادش می‌آید که بعد از دزدی چه دردی کشیده است، نمی‌تواند دزدی را فراموش کند اما جزای نقدی را فراموش می‌کند. به عنوان مثال، فرد روزه‌خواری که ثروتمند است، دادن طعام به ۶۰ مسکین برایش آسان است و بازدارنده نیست؛ اما ۶۰ روز روزه گرفتن او را به مشقت می‌اندازد و باعث می‌شود دیگر هوس روزه‌خواری نکند. این ۶۰ مسکین برای زمانی بوده است که مردم فقیر بودند و شخص توانایی تأمین غذای خانواده خود را نداشته است و ۶۰ نفر برای او سنگین بوده است نه مثل الان که شخص می‌گوید من روزی چندتا ۶۰ نفر اطعام می‌کنم و کاری ندارد. فرقی این است که این دیدگاه تأکید می‌کند که شارع راهی را برای تأمین هدف در نظر گرفته و اگر آن راه به هدف نرسد، تقصیر شارع است که آن راه را تعیین کرده است، نه من. شما گفتید برو از فلان جا این را بگیر اما این کالا را نداشته است. این دیگر تقصیر من نیست. این حداقلی‌ها نظرشان این است که شارع مسیر را هم خواسته است و اگر تأمین نکرد، تقصیر شارع است. بدون اظهار نظر صرفاً دعوای مقاصدی‌ها را گفتیم. اما روشن شد که مقاصد شریعت با منطقه الفراغ متفاوت است.

نظریه منطقه العفو نیز که توسط برخی از اهل سنت مانند قرضاوی مطرح شده است، تقریباً شبیه به منطقه الفراغ شهید صدر است. هرچند ایشان به زیبایی شهید صدر به این موضوع نپرداخته، اما می‌توان این دو نظریه را شبیه به هم دانست.

قلمرو شریعت و ارتباط آن با نظریه منطقه الفراغ

بحث سوم که باید مطرح شود، به مبادی کلامی نظریه منطقه الفراغ مربوط می‌شود و آن مفهوم قلمرو شریعت است. هرچند این بحث گاهی در قالب «انتظارات بشر از دین» مطرح می‌شود، اما برای روشن شدن نظریه منطقه الفراغ، همان اصطلاح قلمرو شریعت مناسب‌تر است و مقداری تفاوت دارند.

قلمرو شریعت به این پرسش می‌پردازد که شریعت تا کجا گسترش دارد؟ و در چه حوزه‌هایی باید به دنبال حکم شرعی گشت؟ به عنوان مثال، آیا برای عبور از چراغ قرمز، انجام عمل جراحی، مصرف دارو، حل مشکلات اقتصادی (تورم) یا تعمیر خودرو، باید به دنبال حکم شرعی بود؟ قلمرو شریعت، مرزهای دخالت دین در زندگی انسان را تعیین می‌کند. این بحث، یک بحث کلامی است، نه فقهی یا اصولی. در کلام، پیش از جست‌وجو برای احکام شرعی (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح)، باید قلمرو شریعت را تعریف کرد. اگر قلمرو شریعت مشخص نشود، معنا ندارد که برای هر موضوعی، مثلاً خرابی یک وسیله برقی در خانه، از حکم شرعی آن سؤال کنیم.

ما از این بحث گذرا رد می‌شویم اما حتماً این مباحث را کار کنید. یک فقیه و مجتهد بدون این که قلمرو شریعت را تعیین کند، آن هم به صورت اجتهادی، نمی‌تواند در مباحث وارد شود.

تعریف شریعت و قلمرو آن

برای تعیین قلمرو شریعت، ابتدا باید خود شریعت را تعریف کرد. نظرات مختلفی در مورد قلمرو شریعت وجود داشته و دارد. برخی معتقدند که قلمرو شریعت را خود شریعت تعیین می‌کند. یعنی ما نمی‌توانیم خودمان بنشینیم و فکر کنیم که قلمرو شریعت چیست؛ بلکه باید به خود دین (به معنای اعم که شامل شریعت و معارف اعتقادی است) مراجعه کنیم. خدایی که احکام را قرار داده، خودش می‌تواند سعه و ضیق آن را مشخص کند و دخالت خود را مشخص کند.

طبق این دیدگاه، اگر دین (از طریق ادله دینی) به ما بگوید که هر حرکت و سکونی در حوزه کاری اوست، پس هر اقدام و فعلی در عالم، در قلمرو شریعت قرار می‌گیرد. اما اگر دین از ابتدا اعلام کند که برخی چیزها در قلمرو آن نیست، آن موارد دیگر جزء قلمرو شریعت نخواهند بود.

اگر حوزه‌ای خارج از قلمرو شریعت باشد، نه منطقه الفراغ معنا دارد، نه منطقه ثابت، و نه دخالت ولی امر، امام، یا حتی خدا و پیامبر. چراکه در حوزه شریعت نیست، نمی‌توان حکم شرعی خلق کرد. به عنوان مثال، اگر پزشکی اساساً خارج از قلمرو شریعت باشد، حتی امام (به عنوان امام) هیچ حکمی در این ساحت نخواهد داشت؛ مگر اینکه خودش پزشک باشد و به عنوان یک پزشک نظر بدهد. بنابراین، اگر قلمرو شریعت تعیین نشود، منطقه الفراغ نیز در آنجا معنا نخواهد داشت.

دیدگاه دیگر که در سر دیگر طیف قرار دارد، معتقد است که قلمرو شریعت صرفاً امور آخرت است و به امور دنیا کاری ندارد. دنیا قلمرو عقل نظری و عقل کاربردی (علم و تجربه) است. به عنوان مثال، برای درمان یک بیمار، نباید به دنبال آیات و روایات گشت، بلکه باید به تجربه و علم پزشکی مراجعه کرد. مسائلی مانند چگونگی ساختن ساختمان، حل مشکل آب شرب، یا مسائل محیط زیست، همگی در حوزه دنیا هستند و ربطی به شریعت ندارند. قلمرو شریعت تنها شامل ارتباط انسان با خدا و هر آنچه به کسب درجات آخرت یا فرار از عذاب قیامت منجر می‌شود، می‌گردد. بنابراین، در این دیدگاه، برای مسائل دنیوی، اصلاً نباید به شریعت مراجعه کرد.

در میانه این دو طیف، دیدگاه سوم نیز وجود دارد که قائل به حد وسط است. این دیدگاه می‌گوید: بخش‌هایی از زندگی انسان به شریعت واگذار شده و بخش‌هایی دیگر به عقل انسان (عقل تجربی یعنی علم) واگذار شده است. به این معنا که در برخی حوزه‌ها، شریعت حتی به صورت جزئی یا کلی اظهار نظر نکرده است و حتی قواعد کلی نیز برای حل مشکلات در این زمینه‌ها وجود ندارد؛ بلکه راه حل به عقل و تجربه انسان سپرده شده است.

ارتباط قلمرو شریعت با منطقه الفراغ مطرح شد. حال می‌خواهیم بگوییم نظریه متوسط چیست تا ببینیم منطقه الفراغ بر اساس کدام نظریه پابرجاست و طبق دیدگاه شهید صدر قلمرو شریعت تا چه مقدار است؟

ضرورتی ندارد قلمرو شریعت را حداکثری بدانیم. فرض کنیم شارع برای تمام ۱۰۰۰ مسئله مورد ابتلای انسان حکم تعیین کرده است. ممکن است از این ۱۰۰۰ مسئله، شارع تنها به ۵۰۰ مورد مبتلا به پرداخته باشد که از این ۵۰۰ مورد، ۳۰۰ مسئله دارای حکم ثابت و ۲۰۰ مسئله در منطقه فراغ قرار داشته باشد یعنی منطقه الفراغ حتماً با نگاه حداکثری پی‌ریزی نشده است

با این حال، منطقه الفراغ بر مبنای دیدگاه حداقلی نیز پی‌ریزی نشده است. اگر قلمرو شریعت را صرفاً امور آخرت بدانیم و امور دنیایی را خارج از آن محسوب کنیم، آنگاه بحث منطقه الفراغ در مسائل دنیوی بی‌معنا خواهد بود. یک بحث کلامی مهم که به قلمرو شریعت مربوط می‌شود، این است که اصلاً شریعت چیست؟ قبل از تعیین قلمرو آن، باید ماهیت آن را شناخت.

برخی معتقدند که شریعت، امور آخرت است. اما این دیدگاه با یک ایراد اساسی مواجه است: آخرت (بهشت و جهنم، ثواب و عقاب) متأخر از شریعت است، نه متقدم بر آن. به این معنا که ابتدا باید تکلیفی (حکمی شرعی) وجود داشته باشد (مثلاً نماز واجب باشد، یا خوردن مال مردم حرام باشد)، سپس بر اساس انجام یا عدم انجام آن تکلیف، ثواب و عقاب (بهشت و جهنم) مترتب شود. ثواب و عقاب بدون تکلیف بی‌معناست. اول شریعت بوده است بعد آخرت تدوین شده است یا اول آخرت بوده است و بعد شریعت تدوین شده است؟ باید تکلیفی باشد تا ثواب و عقاب معنا پیدا کند پس امر آخرت متفرع بر شریعت است. من دوست داشتم وارد این بحث شوم اما فرصتم اجازه نمی‌دهد.

به عبارت دیگر، نمی‌توان گفت هدف از تکلیف، صرفاً رسیدن به جایزه (بهشت) یا فرار از مجازات (جهنم) است. جایزه برای انجام تکلیف است، نه هدف اصلی تکلیف. بهشت و جهنم، ثواب و عقاب است. ثواب و عقاب موخر از تکلیف است. پس اول باید تکلیف باشد و تکلیف باید چیزی غیر از جایزه و عقاب باشد. مثلاً اگر به فرزندان بگویید: اگر درس بخوانی، به تو جایزه می‌دهم، هدف اصلی درس خواندن است، نه جایزه؛ جایزه مؤخر از درس خواندن است. جایزه برای درس خواندن است. این همان بحثی است که در اصل شرعیت مطرح است که اول شریعت را تعریف کن تا بعد مساحتش را برای شما بگویم. اگر گفتید شریعت یعنی آخرت، شریعت این است.

در پاسخ به این ایراد، برخی معتقدند که شریعت به معنای امور آخرت نیست، بلکه به معنای «قرب الی الله» است. در این دیدگاه، حتی نعمت‌های بهشتی نیز به دلیل ماهیت مادی‌شان ارزش ندارند، بلکه ارزش آن‌ها در این است که نشانه رسیدن به خدا و قرب الی الله هستند. (بحث پردامنه و زیباست و من فقط اشاره می‌کنم) این قرب الی الله یا کمال و فلاح است که متقدم است، نه متأخر. یعنی خدا می‌خواسته است که این قرب و کمال صورت گیرد و شریعت راهی برای رسیدن به آن است.

در هر صورت این بحث که شریعت به چه معناست نیاز به بررسی دارد و فعلاً در مورد شریعت بحث نمی‌کنیم و در جلسه آینده بحث قلمرو را تکمیل خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین